



( شهید والا مقام رسول رحیمی خرسند )

نام پدر: اصغر

تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۷/۲۰

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۲۰

محل شهادت: شلمچه

نام عملیات: بیت المقدس

مسئولیت: بسیجی

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ی ۲۶، ردیف ۳۳، شماره ی ۴۲

## فرازي از وصیتنامه

بارالها، مرا از سپاهیان قرار ده، براستی که سپاه تو همیشه غالب است؛ مرا از حزب خود قرار ده، همانا حزب تو همیشه رستگار است؛ و مرا از دوستان قرار ده، همانا دوستان تو هیچ ترس و اندوهی ندارند.

## ( خلاصه ی زندگینامه )

شهید رسول رحیمی خرسند در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۲۰ در خانواده‌ای مؤمن در مرحله‌ی نازی‌آباد تهران، دیده به جهان گشود. او بسیار دوست داشتنی و مهربان بود. تحصیلاتش را تا سال اول دبیرستان ادامه داد. ایشان در اکثر درگیری‌ها و صحنه‌های دوران انقلاب، تا زمان سقوط شاه و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، فعالانه حضور داشت.

بعد از پیروزی انقلاب نیز با منافقین و گروهک‌های معاند به مبارزه می‌پرداخت.

با شروع جنگ ایران و عراق، رسول نیز همچون دیگر جوانان برومند این مرز و بوم، برای آدای تکلیف و دفاع از میهن اسلامی در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۲۷ از طریق پایگاه بسیج ابوذر به جبهه‌ها رهسپار شد و در منطقه‌ی عملیاتی خرمشهر به عنوان بسیجی به مقابله با دشمن متجاوز پرداخت. سرانجام، در عملیات بیت‌المقدس، به تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲۰ یعنی هشت روز بعد از شهادت برادرش رضا، بر اثر اصابت ترکش به ناحیه‌ی سینه، سر و گردن دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معشوق شتافت.

شایان ذکر است که پدر ایشان به نام حاج اصغر و برادر بزرگش به نام رضا به شهادت رسیده‌اند و مادرش نیز دار فانی را وداع گفته است.

**ویژگی‌های اخلاقی؛** او بسیار مخلص، صادق، معتبر و صبور بود، به طوری که تمام خویشان و آشنایان شیفته‌ی رفتار پسندیده‌ی او بودند. همچنین به پدر و مادرش احترام زیادی می‌گذاشت.

**خاطره‌ای به نقل از هم‌مرزم شهید؛** ایشان در مرحله‌ی اول عملیات بیت المقدس از ناحیه‌ی پا مجروح و به بیمارستان آبادان منتقل شد. امام جمعه‌ی آبادان در عیادت از ایشان گفتند که بهتر است برای مداوا به تهران برود، ولی رسول به علت تعهد و علاقه‌ی شدید به حضور در جبهه، پس از بهبودی مختصر، به منطقه‌ی عملیاتی برگشت و در همان عملیات نیز به فیض شهادت نایل آمد.

### «سبک بالان عاشق»

کجایید ای شهیدان خدایی

بلاجویان دشت کربلایی

کجایید ای سبک بالان عاشق

پرنده‌تر ز مرغان هوایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده

کسی مَر عقل را گوید کجایی

کجایید ای در زندان شکسته

بداده وام داران را رهایی

در آن بحرید کاین عالم کف اوست

زمانی بیش دارید آشنایی

کفِ دریاست صورتهای عالم

ز کف بگذر اگر اهل صفایی

## اینگونه بودند مردان مرد

وقت خواندن زیارت عاشورا، غوغایی در او به پا می‌شد. اشک و ناله‌اش، حکایت از شور و شوق زیادش داشت برای شرکت در عملیات. این شور و شوق یقیناً نتیجه‌ی یک دوره خودسازی اسلامی و انسانی بود که ریشه در اعتقادات و ایمان قوی به آخرت داشت. برای شهید عمل کردن به وظیفه مهم بود، نه شکست و پیروزی. در این میان، عشق به شهادت، همه‌ی سختی‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌داد. شب بعد در مقر ما هنگامه‌ای به پا شد که هرگز از خاطر نخواهم برد. صدای شیون و زاری از هر سو بلند شده بود. توی لحظه‌های وداع، چنان فارغ از دنیا و وسوسه‌های شیاطین شده بودیم که گویی در خود بهشت هستیم. هر کسی دیگری را در آغوش می‌گرفت و با اشک و آه، از آخرت و از شفاعت سخن می‌گفت.

آهنگ عملیات نواخته شد. سرمای زمستان، شدت سردی آب اروند را چند برابر کرده بود. دو ماه آموزش فشرده و شنای دائم، باعث نمی‌شد که باز هم تحت تأثیر سرمای اروند قرار نگیریم. تمامی اعضا یمان کِرخت و بی‌حس شده بود. در میان شدت جریان آب، بسختی فین زده و عرض رودخانه را طی می‌کردیم. سنگینی اسلحه و مهمات فردی و چند خشاب و نارنجک اضافه، سختی کار را دو چندان کرده بود. با ذکر خدا و اهل بیت U توانستیم از اروند عبور کرده و از بین انبوه سیم‌خارده‌های حلقوی، ضربداری، تله‌های انفجاری، مین‌های منور و خورشیدی راهی باز کنیم تا بتوانیم مواضع دشمن را شناسایی کنیم. خوب به خاطر دارم؛ لحظه‌هایی رسید که شهادت سایه‌اش را بر سرمان انداخته بود و این سایه آن قدر نزدیک بود که ذکرها ی شهادت را گفتیم و آماده‌ی قبض روح شدیم. حس و حال غریبی داشتیم. در آخرین لحظات یادم هست که سطح رودخانه همچنان سرخ بود و التهاب داشت و سربازان خمینی یک یک به ملکوت اعلیٰ پر می‌کشیدند.